

مقاله‌ی کوتاه

مجله‌ی علمی- پژوهشی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز

سال سیزدهم، شماره‌ی اول، بهار ۱۴۰۰، پیاپی ۴۷، صص ۲۷۵-۲۸۶

DOI: 10.22099/jba.2020.33608.3550

تلک / طاق / تاک / تاگ؟

بررسی کلمه‌ای در گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی

اصغر ابراهیمی وینیچه*

محسن محمدی فشارکی**

محمود براتی خوانساری***

چکیده

یکی از دلایل مهم توجه به تصحیح متون فارسی، وجود گنجینه‌ی واژگانی محفوظ در این دست‌نویس‌ها است و تأکید بر اهلیت در ورود به این عرصه، به دلیل اهمیت شناختن راه و روش صحیح این کار است. در بسیاری از دست‌نویس‌های موجود زبان فارسی، به دلیل خطای کاتبان، کم‌دانشی و اعمال سلیقه‌ی متعمدانه‌ی آن‌ها در تغییر و جایگزین کردن کلمات مهجور، بخشی از واژگان محفوظ در این متون دستخوش تغییر و فراموشی شده‌اند. آشنایی با شیوه‌ی درست برخورد با این متن‌ها به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که بخشی از این واژگان کهن را که از بلای تصحیف، تحریف و تغییر چنان کاتبانی جان به در برده‌اند، بازیابی و معرفی کنند و آن را به گنجینه‌ی واژگانی

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان vinicheh@yahoo.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان fesharaki311@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

*** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان mbk@ltr.ui.ac.ir

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۱/۱۹

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۷/۲۱

زبان فارسی بیفزایند. این مقاله به تغییر صورت یکی از این واژگان در متن *گرشاسب‌نامه* اسدی طوسی خواهد پرداخت و نشان خواهد داد چگونه صورت تحریف‌شده‌ی یک کلمه در درازنای زمان در متن پذیرفته می‌شود و فرهنگ‌نویسان از طریق متن، صورت محرف آن کلمه وارد فرهنگ‌ها می‌کنند و باتوجه‌به بافت متن برای آن معنایی ساخته می‌گردد و صورت اصلی کلمه به دست فراموشی سپرده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: اسدی طوسی، تاک، تحریف، تصحیف، تلک، طاق، *گرشاسب‌نامه*.

۱. مقدمه

گرشاسب‌نامه یکی از آثار مهم حماسی در ادبیات فارسی است که اسدی طوسی آن را در قرن پنجم و به پیروی از *شاهنامه‌ی فردوسی* سروده است. اولین تصحیح این کتاب را محقق فرانسوی کلمان هوار (۱۹۲۶-۱۸۵۴م) بر اساس نسخه‌ی لندن (مورخ ۸۰۰ ق) با ترجمه‌ای به نثر در سال ۱۹۲۶ در پاریس منتشر کرد؛ اما تصحیح هوار کامل نبوده و تنها ۲۵۴۳ بیت آغازین منظومه را دربرگرفته است؛ زیرا هوار در همان سال درگذشت و کار تصحیح نیمه‌کاره ماند. سپس مرحوم یغمایی در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸م) *گرشاسب‌نامه* را دوباره تصحیح کرد و برای این تصحیح، نسخه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار (مورخ ۸۶۰ ق) را به‌عنوان نسخه‌ی اساس برگزید؛ اما درعین حال، از چندین دست‌نویس دیگر نیز که شرح آن‌ها را در مقدمه‌ی *گرشاسب‌نامه‌ی* خود آورده است، استفاده کرده است. بعدها هانری ماسه ترجمه‌ی ناقص کلمان هوار را از روی متن مصحح یغمایی کامل کرد و این ترجمه در سال ۱۹۵۱م در پاریس منتشر شد (رک. اسدی طوسی، ۱۳۹۴: ۱۳). آقای رشید یاسمی نیز منتخباتی از اشعار اخلاقی *گرشاسب‌نامه* را فراهم آورده و به نام *اندرزنامه‌ی اسدی* به چاپ رسانده‌اند (رک. اسدی طوسی، ۱۳۹۶: ۱۷).

در زمان تصحیح متن مرحوم یغمایی تعداد درخور توجهی از نسخه‌های موجود از جمله اقدم نسخ که در سال ۷۵۵ قمری کتابت شده است، شناخته نشده بودند و بالطبع کار دارای نواقصی بوده است که با کمک‌گرفتن از نسخه‌های جدید می‌توان با تصحیح مجدد این متن،^۱ بخشی از ایرادات موجود را بر طرف نمود. ناگفته نماند که از سرنوشت بخشی

تلک/طاق/تاک/تاگ؟ بررسی کلمه‌ای در *گرشاسب‌نامه*... / اصغر ابراهیمی وینیچه ————— ۲۷۷

از منابعی که در اختیار مرحوم یغمایی قرار داشته نیز اطلاع دقیقی در دست نیست و متن چاپی *گرشاسب‌نامه* از این نظر که ضبط‌های مربوط به این نسخه‌ها را در خود نگه داشته است، برای تصحیح متن دارای اهمیت فراوانی است.

دریبتی از *گرشاسب‌نامه*ی اسدی تصحیح مرحوم یغمایی داریم:

هم از شاره و تلک و خز و پرند هم از مخمل و هر طرایف ز هند

(اسدی طوسی، ۱۳۹۶: ۱۹۰)

بیت بحث‌شده در قسمتی از *گرشاسب‌نامه* قرار دارد که *گرشاسب* در پی درخواست مهرج، پادشاه هند از ضحاک برای دفع فتنه‌ی بهو، سردار طاغی، به هندوستان فرستاده می‌شود و پس از پیروزی و به بندکشیدن او، مهرج هدایای بسیاری را برای قدردانی از یاریگری ضحاک برای او می‌فرستد که برای نمونه چند بیتی از آن را در اینجا آورده می‌شود:

ز زر کاسه، هفتاد خروار و اند	ز سیمینه آلت که داند که چند
هزار و چهل جفت بردند نام	ز صندوق، چوبش همه عود خام
پر از شاره و تلک و خز و پرند	هم از مخمل و هر طرایف ز هند
هزار اسپ گه پیکر باد گام	به برگستوان و به زرین ستام

(همان)

این نوشته می‌کوشد درباره‌ی کلمه‌ی «تلک» در این متن و جایگزینی آن با توجه به متن دست‌نویس دیگری از *گرشاسب‌نامه* پیشنهادی ارائه کند.

۲. پیشنهادی پژوهش

تحقیق در مفردات متون به‌منظور ارائه‌ی پیشنهادی تازه یا رفع ابهام از کلماتی که در هنگام تصحیح متن به دلایل مختلف از جمله مهجوربودن کلمه، نداشتن شاهد در سایر متون و بدخوانی مصحح دچار تحریف شده‌اند، همیشه توجه محققان را به خود جلب کرده است؛ برای نمونه، می‌توان به دو مقاله از رواقی «شاهنامه را چگونه باید خواند؟» (۱۳۸۰) و «باز هم شاهنامه را چگونه باید خواند؟» که در سال (۱۳۸۳) به چاپ رسیده‌اند،

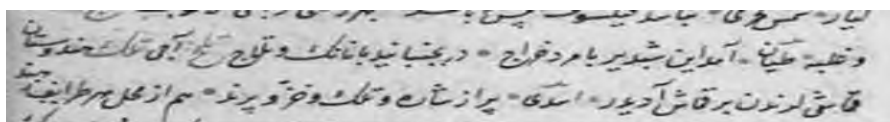
اشاره کرد. علی رواقی در این دو مقاله به بررسی تعدادی از این‌گونه نمونه‌ها در شاهنامه‌ی فردوسی پرداخته است. در تعلیقات *گرشاسب‌نامه‌ی اسدی* چاپ مرحوم یغمایی، وی فرهنگ واژگانی مختصری را فراهم کرده‌اند که بعدتر جلال خالقی مطلق در یادنامه‌ی یغما به‌کوشش ایرج افشار در مقاله‌ای با عنوان «فرهنگ گرشاسب‌نامه» کوشیده است کمبودهای فرهنگ واژگانی چاپ مرحوم یغمایی را جبران کند. خالقی مطلق در آن مقاله، ضمن پذیرفتن ضبط کلمه‌ی تلک، در مقابل آن نوشته است: نوعی پارچه (خالقی مطلق، ۱۳۷۰: ۷۶)، با این یادآوری که خود مرحوم یغمایی درباره‌ی این کلمه به نقل از فرهنگ رشیدی نوشته است: قماش‌ی که در هند است (رک. اسدی طوسی، ۱۳۹۶: ۴۲۰). به غیر از این مقاله کار دیگری که به‌صورت اختصاصی به واژگان *گرشاسب‌نامه* پرداخته شده باشد، دیده نشد.

۳. بحث و بررسی

کلمه‌ی «تلک» در بیت سوم، در پیوند با «شاره»، «خز» و «پرنده» که هر سه نوعی قماش یا جامه هستند و با توجه به قراین متنی بایستی نوعی قماش / جامه باشد. در بررسی فرهنگ‌های فارسی موجود و در ارتباط با معنی این کلمه باید گفت که در قدیمی‌ترین آن‌ها که متعلق به خود مؤلف *گرشاسب‌نامه* است، این کلمه وجود ندارد و به‌ترتیب تاریخی، در *فرخ‌نامه‌ی جمالی*، نوشته‌ی ابوبکر جمالی که بخشی از مقالات دهم آن مربوط به معانی الفاظ پهلوی است، ذکری از این کلمه نیست. فرهنگ *قواس* و *صحاح‌الفرس* هم، همین‌گونه‌اند و از این کلمه و معنی آن در این دو فرهنگ نیز، نشانی نیست. اقدم فرهنگ‌هایی که پژوهشگر بررسی کرده است و این کلمه در آن وجود دارد، دست‌نویسی از فرهنگ *لغت حلیمی* است که فرهنگی فارسی‌ترکی و متعلق به لطف‌الله‌بن ابویوسف حلیمی است.

این فرهنگ بین سال‌های ۸۷۲ تا ۸۸۸ قمری نوشته شده است (ذاکرالحسینی، ۱۳۸۳: ۲۲) و مؤلف یک جا از اسدی طوسی، هندوشاه نخجوانی، حکیم قطران ارموی و شمس فخری یاد کرده و معلوم می‌شود که *لغت فرس* اسدی، *صحاح‌الفرس* هندوشاه، رساله‌ی منتخب قطران و معیار *جمالی* شمس فخری از مآخذ او بوده [است]. (همان: ۲۳).

همان‌طور که در عکس متن می‌بینید، در ذیل کلمه‌ی «تلک» به زبان ترکی توضیحی آورده است که ترجمه‌ی فارسی آن، این‌گونه است: اسم قماش‌ی (پارچه) از قماش‌های هندوستان است، اسدی:



(لغت حلیمی: برگ ۵۲)

پر از شاره و تلک و خز و پرند هم از مخمل و هر طرایف ز هند

(اسدی طوسی، ۱۳۹۶: ۱۹۰)

اینکه مأخذ این کلمه در قدیم‌ترین فرهنگ‌ها کدام است و اساساً فرهنگ‌های بعدی این کلمه را از کدام فرهنگ گرفته‌اند، دقیق بر من معلوم نیست، تنها می‌دانم در *شرف‌نامه‌ی منیری* که تقریباً هم‌زمان با همین لغت حلیمی نوشته شده است، این لغت وجود ندارد و می‌توان حدس زد که در قرن نهم شاهد اولین حضور این کلمه در فرهنگ‌ها هستیم. دلیل دیگری که این گمان را تقویت می‌کند، نبودن این کلمه در *دیوان البسه‌ی محمود نظام قاری* است؛ اگرچه اطلاع دقیقی از زمان حیات ایشان در دست نیست، ادوارد براون حدس زده است که نظام قاری در قرن نهم می‌زیسته است و کتاب *دیوان البسه* را به احتمال زیاد در نیمه‌ی دوم قرن نهم تألیف کرده است (براون، ۱۳۳۹: ۴۷۱). نبود این کلمه در *دیوان البسه‌ی نظام قاری* که شامل طیف گسترده‌ای از نام‌های منسوجات و جامه‌ها است، می‌تواند نشان از ناشناخته‌بودن این کلمه در نزد ایشان باشد.

در فرهنگ رشیدی که در سال ۱۰۶۴ نوشته شده است، در معنی «تلک» داریم: بالفتح، معربش طلق، که به هندی ابرک گویند (تتوی، ۱۳۳۷: ۴۴۱) [شایان ذکر است که قسمت اول تعریف در فرهنگ رشیدی در اینجا تمام می‌شود که اشاره به گوهری کانی (سنگی) است که در هندوستان به آن ابرک می‌گویند] و قماش‌ی است که در هند است، اسدی گوید:

هم از مخمل و هم طرایف ز هند هم از شاره و تلک و خود(کذافی‌الاصل) و پرند (همان)

و به کسر تا و فتح لام، جامه‌ی پیشواز که «ترلک» نیز گویند، شرف [الدین] شفروه گوید:

قبا بسته سرو از عطای جزیلت تلک دوخته بید ز انعام نامت

(تتوی، ۱۳۳۷: ۴۴۱)

ضبط بیت اسدی در این فرهنگ، افزون بر جابه‌جایی دو مصرع، با ضبط حلیمی تنها در گشتگی کلمه‌ی «خز» به «خود» متفاوت است و در مجمع‌الفرس سروری که در اوایل قرن یازدهم نوشته شده، تقریباً همین عبارت ذیل «تلک» نوشته شده است و حتی اشتباهی که در ضبط کلمه‌ی «خود» به جای «خز» در شعر اسدی راه یافته است، در این فرهنگ هم به چشم می‌خورد. «تلک» استفاده شده در شعر شرف‌الدین شفروه به دلیل وزن *گرشاسب‌نامه* از موضوع بحث ما خارج است؛ اما درباره‌ی کلمه‌ی اول در ادامه، مطالبی چند گفته خواهد شد و سپس با توجه به ضبط تازه در نسخه‌ای قدیم‌تر، پیشنهادی درباره‌ی جایگزینی این کلمه با کلمه‌ای فراموش شده داده خواهد شد.

از آنجاکه این کلمه در پیوند با کلمه‌های دیگری مانند «شاره»، «خز» و «پرنده» قرار دارد، فرهنگ‌نویس‌ها را بر آن داشته که در ذیل این کلمه بنویسند: قماش‌ی است در هند. نکته اینجا است که این کلمه در فرهنگ‌های قدیم یافت نمی‌شود و این احتمال را به وجود می‌آورد که ممکن است در اصل، کلمه‌ای دیگر بوده باشد و در اثر خطای کاتبان و غربت این کلمه در زمانه‌ی ایشان، به کلمه‌ی موجود گشتگی پیدا کرده باشد و به تبع آن‌ها، فرهنگ‌نویسان با توجه به قراین متنی، این معنی را برای کلمه‌ی مدنظر ساخته باشند و دیگر اینکه نمونه‌ی دیگری از کاربرد این کلمه در متونی که تا قرن هشتم بررسیده‌ام، یافت نشده است، این گمان را تقویت می‌کند که این کلمه تحریف کلمه‌ی دیگری بوده باشد.

نسخه‌ای تازه‌یاب از *گرشاسب‌نامه‌ی اسدی* که محمود امیدسالار و نادر مطلبی‌کاشانی در بهار ۱۳۹۴ در انتشارات سخن و به صورت عکسی به چاپ رسانده‌اند، اقدام نسخ شناخته شده است. این نسخه به شماره‌ی خزینه‌ی ۶۷۴ در کتابخانه‌ی تویقاپوسرای استانبول نگهداری می‌شود و در سال ۷۵۵ قمری حسن‌بن‌الحاج رکن‌الدین درجم آن را

کتابت کرده است. در این نسخه صورت تازه‌ای از این بیت اسدی طوسی (برگ ۲۹ ر) وجود دارد که این گونه است:

براز سواره و تاک و خز و پزند | هم از مخمل و هر طرایف زهند

پراز شاره و تاک و خز و پزند هم از مخمل و هر طرایف ز هند

چنان‌که می‌بینیم صورت دیگری از کلمه‌ی پیش گفته، در اقدم نسخ وجود دارد و اگر بخواهیم به این اصل مهم که «ضبط دشوارتر برتر است» پایبند باشیم و بپذیریم، در واقع کلمه‌ی «تلک» صورت محرف کلمه‌ی «تاک» است، چه قراین متنی برای تأیید آن می‌توان یافت؟ در فرهنگ‌ها برای تاک چنین معنایی مشخص نشده است و در لغت‌نامه‌ی دهخدا در ذیل این مأخذ نوشته است:

«تاک . (۱) درخت انگور. (لغت فرس اسدی چ عباس اقبال ص ۲۵۰) (شرف‌نامه منیری) (برهان) (فرهنگ رشیدی) (غیاث اللغات) (فرهنگ اوبهی) (آندراج) (انجمن آرا) (فرهنگ نظام). در تکلم موو نام دیگرش رز است. (فرهنگ نظام). درخت رز و نهال رز. (ناظم الاطباء). کرم . نامیه‌ی. (السامی فی الاسامی چ تهران ص ۱۰۴ . گاهی «تاک» را به «رز» اضافه کنند، به همین معنی: فرخو؛ پیراستن تاک رز بود. (حاشیه‌ی فرهنگ اسدی نخجوانی)» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه‌ی تاک).

چنان‌که مشاهده می‌کنیم، معنایی برای کلمه‌ی تاک که درست بودن ضبط اقدم نسخ را تأیید کند، وجود ندارد. پس باید دنبال دلیل دیگری باشیم تا ضبط موجود را تأیید کند. در فرهنگ رشیدی چنان‌که دیدیم در معنای «تلک» نوشته بود: بالفتح، معربش طلق است. (تنوی، ۱۳۳۷: ۴۴۱) آیا این گشتگی که حاصل معرب شدن این کلمه است، درباره‌ی کلمه‌ی «تاک» هم اتفاق افتاده است؟

در برهان قاطع در ذیل کلمه‌ی «طاق» آمده است: «بر وزن ساق، معروف است که آن محراب و تیزی ایوان و عمارت و پل رودخانه باشد ... و نوعی از جامه هم است و آن فرجی و جبهی پنبه‌دار باشد و طیلسان و ردا را نیز گفته‌اند» (تبریزی، ۱۳۹۱: ۱۳۴۲). در پانویس

مربوط به این کلمه، استاد معین اضافه کرده‌اند: «پهلوی *tâk* (شاخه، پیچک و خط منحنی)... طاق معرب است و نوعی از جامه و چادر و چادر سبز، منتهی‌الارب» (همان).
در ریشه‌شناسی این کلمه در فرهنگ ریشه‌شناختی و در ذیل طاق داریم: «عربی، ظاهراً از اصلی ایرانی [*tâg*: > هند و اروپایی: *1.(s)teg*]. پوشاندن، حفظ کردن، دربرگرفتن» (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱۹۵۳) و در همین فرهنگ از ارتباط این کلمه با تاج و داشتن ریشه‌ی ایرانی باستان *tâka* و از ریشه‌ی *tak* پیچاندن، چرخاندن، بافتن گفته شده است (همان: ۸۰۳).

پس ارتباط این کلمه با بافتن و پوشاندن در ایران باستان ما را به این نتیجه می‌رساند که پیش از معرب‌شدن، صورت اصلی این کلمه کاربرد داشته است و به صورت «تاک» یا «تاگ» نوشته می‌شده و در معنی قماش یا جامه در زبان فارسی وجود داشته است و در دوره‌ای کاتبان و مؤلفان، اصل این کلمه را کنار گذاشته و از صورت معرب آن یعنی «طاق» استفاده کرده‌اند که می‌توان نمونه‌های متعددی به‌عنوان شاهد در متون پیدا کرد؛ از جمله:
طاق بوطالب نعمه است که دارم ز برون وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی
چه‌بخیلی که به چندین زر و چندین نعمت طاقی و پیرهنی کرد همی نتوانی
(انوری، ۱۳۷۶: ۷۵۴)

و همچنین:

لیکن تونه‌ای به علم مشغول مشغول به طاق و طیلسانی (ناصرخسرو، ۱۳۶۸: ۳۴۴)
و در نثر فارسی هم در لغت‌نامه‌ی دهخدا شواهدی از تاریخ سیستان آورده شده است:
«امیر خلف فرود آمد بر طاق و طیلسان به رسم علما و زهاد، بر خری مصری نشسته
و شمع‌ها افروخته اندر پیش» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۸: ۳۴۷).
«امیر خلف جامه‌ی لشکری بر طاق نهاد و سلب علما و فقها پوشید و طاق و طیلسان»
(همان: ۳۴۰).

حال باید دید آیا نمونه‌هایی از استفاده‌ی صورت اصلی کلمه‌ی «تاگ» چنانچه در فرهنگ حسن دوست دیدیم وجود دارد یا خیر؟ در فرهنگ‌ها مأخذی به‌عنوان «تاگ» پیدا نکردم؛ اما نزدیک به این کلمه «تاگ ور» (tag var) وجود دارد و در ذیل آن داریم:

«تاگ ور. [و] (ص مرکب) این کلمه مرکب است از «تاگ» و مزید مؤخر «ور» بمعنی تاج‌دار، تاجور، مکمل.^۲ این کلمه را ارمنیان به‌صورت تگور به معنی شاه و تاج‌دار استعمال کنند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه‌ی تاگ‌ور). چنان‌که می‌بینیم مأخذ این کلمه در لغت‌نامه‌ی دهخدا، تاریخ جهانگشای جوینی است. در حواشی این کتاب، علامه قزوینی آورده است: «بدون شک تاگاور ارمنی از تاجور فارسی گرفته شده که چنان‌که معلوم است در فارسی نیز به همین معنی تاگاور ارمنی یعنی پادشاه مستعمل است، خاقانی گوید:

گفتی که کجا رفتند این تاجوران یک‌یک
زیشان شکم خاک است آستن جاویدان
این اصل معنی و محل استعمال تکفور بود» (جوینی، ۱۳۸۵: ۴۸۷) و قبل‌تر گفته‌اند: «اصل کلمه «تکفور» یا صور مختلف آن از قبیل «تگور» و «تاگور» همه از کلمه‌ی ارمنی «تاگاور» می‌آید که در آن زبان به معنی پادشاه است و مرکب است از دو جزء: «تاگ» به معنی تاج و دیگر ادات «آور» به ضم واو به معنی حامل و بدون شک «تاگاور» ارمنی از تاجور فارسی گرفته شده است» (همان).

مطلب نقل شده در حواشی تاریخ جهانگشای جوینی، در واقع صحت مطلب مربوط به ریشه‌ی کلمه‌ی «طاق» در فرهنگ ریشه‌شناختی حسن دوست را تأیید می‌کند؛ با این توضیح که باید در یقین علامه قزوینی تردیدی وارد کنیم؛ آنجا که نوشته است: «بدون شک «تاگاور» ارمنی از تاجور فارسی گرفته شده است (همان) و فرضی بر این پایه مطرح کنیم که خود کلمه‌ی «تاجور» پیش از دگرگونی به‌صورت حاضر با توجه به ریشه‌ی این کلمه، در اصل «تاگور» بوده است و صورت اصلی آن در زبان و تاریخ ارمنی حفظ شده و صورتی از آن که در زبان فارسی باقی مانده، در واقع وجه معرب این کلمه است که در آن واک «گ» به «ج» تبدیل گشته است.

و آخر اینکه صورتی نزدیک به کلمه‌ی «تاگ» در متون فارسی به صورت ترکیب باقی مانده که در فرهنگ‌های لغت با شواهد فراوانی وجود دارد؛ برای مثال، می‌توان به این بیت از قصیده‌ای در دیوان عثمان مختاری اشاره کرد:

طلسم چاه نخشب گشت بغدادی بغلتاقش وگر نی چون برآید ماه تابان از گریبانش
(مختاری، ۱۳۹۱: ۲۳۸)

در توضیحات ذیل این بیت، علامه‌هایی نوشته است: «بغلتاق=بغلطاق: به وزن «غزل‌باف» نوعی از لباس نظیر فرجی و برگستوان که ظاهراً نوع ممتاز یا هیأت مرغوبش منسوب به بغداد بوده است» (مختاری، ۱۳۹۱: ۲۳۸). چنان‌که مشاهده گردید، کلمه‌ی استفاده‌شده در این شعر، از نظر صورت، نزدیک‌ترین وجه به کلمه‌ی استفاده‌شده در شعر اسدی است و تفاوت آن تنها در حرف آخر است که حاصل معرب‌شدن کلمه‌ی «تاگ» فارسی است.

۴. نتیجه‌گیری

با توضیحات داده‌شده، می‌توان به جای کلمه‌ی «تلک» در گرشاسب‌نامه ضبط اقدم نسخ را پذیرفت که در آن کلمه‌ی «تاگ»، به معنی نوعی قماش است و بیت را این‌گونه تصحیح کرد:

پر از شاره و تاگ و خزّ و پرند هم از مخمل و هر طرایف ز هند
و در فرهنگ‌ها کلمه‌ی تاگ را افزود و در ذیل آن معنی نوعی قماش / جامه را نوشت
و برای شاهد مثال، بیت اسدی طوسی را استفاده کرد و همچنین در ذیل کلمه‌ی «تلک»
در فرهنگ‌های لغت تا زمانی که شاهد دیگری برای آن پیدا نشود، معنی «قماش است
که در هند است» را حذف کرد.

با این توضیحات می‌توانیم در این بیت رودکی:

تاگ رز بینی شده دینار گون پرنیان سبز او زنگار گون

(رودکی، ۱۳۹۱: ۹۶)

افزون بر معنی معهود تاک به عنوان درخت، به ایهام موجود در بیت، نگاهی دوباره بیندازیم و با توجه به کلمه‌ی پرنیان در ابتدای مصراع دوم، بگوییم که یکی از معانی متن می‌تواند این گونه باشد که: جامه رز دینارگون شد و پرنیان سبز آن، رنگ زنگار به خود گرفت. با این ضبط تازه در بیت رودکی تکرار حرف «گ» در کلمات «تاگ»، «دینارگون» و «زنگارگون» به تقویت بار موسیقایی بیت نیز منجر خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱. تصحیح *گرشاسب‌نامه* به عنوان پایان‌نامه توسط اصغر ابراهیمی وینیچه دانشجوی دکترای ادبیات حماسی دانشگاه اصفهان در حال انجام است.
۲. رک. تاجور و تکفور و حواشی *جهانگشای جوینی*، چ قزوینی، ج ۳، صص ۴۸۴-۴۸۸.

منابع

- اسدی طوسی، ابومنصور علی‌ابن احمد. (۱۳۹۰). *لغت فرس*. تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
- _____ . (۱۳۹۴). *گرشاسب‌نامه*. چاپ عکسی محمود امیدسالار و همکاران، تهران: سخن.
- _____ . (۱۳۹۶). *گرشاسب‌نامه*. تصحیح حبیب یغمایی، تهران: دنیای کتاب.
- _____ . (۱۳۶۰ق). *گرشاسب‌نامه*. نسخه‌ی خطی مدرسه‌ی سپهسالار، به شماره‌ی بازیابی ۱۵۳۶.
- انوری، محمدبن محمد. (۱۳۷۶). *دیوان انوری*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: علمی فرهنگی.
- براون، ادوارد. (۱۳۳۹). *از سعدی تا جامی*. به ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران: ابن سینا
- تاریخ سیستان. (۱۳۸۸). تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: زوار.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۹۱). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.

تتوی، عبدالرشید بن عبدالغفور. (۱۳۳۷). فرهنگ رشیدی. به کوشش محمد عباسی، تهران: کتابخانه‌ی بارانی.

جوینی، عطاملک بن محمد. (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشای جوینی. تصحیح محمد قزوینی، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.

حسن دوست، محمد. (۱۳۹۵). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

حلیمی، لطف‌الله. (بی‌تا). لغت حلیمی. نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی مجلس، شماره‌ی بازیابی ۱۴۱۱۲.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۰). «فرهنگ گرشاسب‌نامه، یادنامه‌ی یغما، صص ۶۷-۱۰۰ دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه‌ی دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.

ذاکرا الحسینی، محسن. (۱۳۸۳). «حلیمی و فرهنگ‌هایش»، نامه‌ی فرهنگستان، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۱۸، صص ۵-۳۴

رواقی، علی. (۱۳۸۰). «شاهنامه را چگونه باید خواند». نامه‌ی انجمن، شماره‌ی ۲، صص ۱۷-۳۸

_____ . (۱۳۸۳). «بازهم شاهنامه را چگونه باید خواند». نامه‌ی انجمن، شماره‌ی ۱۳، صص ۴-۵۳

رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد. (۱۳۹۱). دیوان رودکی. تصحیح کامل احمد نژاد، تهران: کتاب آمه.

مختاری غزنوی، عثمان بن عمر. (۱۳۹۱). دیوان عثمان مختاری. به اهتمام جلال‌الدین همایی، تهران: علمی و فرهنگی.

ناصر خسرو. (۱۳۶۸). دیوان ناصر خسرو. تصحیح مجتبی مینوی و همکاران، تهران: دانشگاه تهران.